

چکیده

به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر، دولت بوش پیشبرد تغییراتی هدفمند در خاورمیانه را جایگزین سیاست حفظ ثبات در منطقه کرد. برنامه آمریکا در این زمینه در چارچوب نیازهای امنیتی آن کشور است و حوزه مخصوص و دامنه عملی تغییرات تحت تأثیر راهبرد کلان مبارزه با تروریسم تعریف و تعیین می‌شود. از این رو، هم حوزه مفهومی و هم مرزهای عملی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه سیال و مبهم است و حدود آن تحت تأثیر ضرورت‌های مبارزه با تروریسم مشخص می‌شود. از سوی دیگر، برخی ضرورت‌های مبارزه با تروریسم با برنامه پیشبرد تغییرات دموکراتیک در جوامع منطقه ناسازگار است. همین امر موانع عمده‌ای را در مسیر اجرای راهبرد ایالات متحده پدید خواهد آورد.

کلید واژه‌ها: مبارزه با تروریسم، اصلاحات سیاسی، دموکراتیزاسیون، ملت‌سازی، طرح خاورمیانه بزرگ، سیاست خارجی آمریکا

* دکتری علوم سیاسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نوشهر و چالوس
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، صص ۱۲۰ - ۸۷

زمانی که دولت بوش در سال ۲۰۰۰ به قدرت رسید، کمتر ناظری انتظار داشت پیشبرد و ترویج دموکراسی در منطقه خاورمیانه به اولویتی عمده در سیاست خارجی آن تبدیل شود. بوش و مشاورانش در خلال مبارزات انتخاباتی، این مسئله را آشکارا مطرح کرده بودند که مایلند در سیاست خارجی خود، اصول واقع‌گرایانه مربوط به یک ابرقدرت و حفظ منافع آن را دنبال کنند و پی‌گیری چنین سیاستی را بر دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه‌ای همچون ترویج دموکراسی و ملت‌سازی در دیگر نقاط جهانی ترجیح می‌دهند. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، پس از انتقال قدرت به جمهوری خواهان، دولت بوش از یک رشته سیاست‌های مربوط با ترویج دموکراسی و ملت‌سازی که توسط دولت کلینتون در مناطقی همچون بالکان پی‌گیری شده بود، فاصله گرفت.^۱ با این حال، در پی حوادث یازدهم سپتامبر تغییر شگرفی در سیاست خارجی آمریکا در زمینه ملت‌سازی و ترویج دموکراسی پدید آمد. در همین ارتباط این مسئله که واشنگتن چگونه قادر خواهد بود دموکراسی را در خاورمیانه ترویج و تقویت کند، به هدفی عمده در سیاست خارجی دولت بوش در ارتباط با منطقه تبدیل شد. در این مقاله سعی خواهد شد ضمن بررسی زمینه‌ها و علل طرح راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه در دولت بوش، حوزه مفهومی آن در دستگاه سیاست خارجی آمریکا روشن شود و در عین حال این مسئله مشخص گردد که این راهبرد با توجه به زمینه‌ها و علل طرح آن و همچنین موانع احتمالی پیش‌رو، در عمل به چه صورت به اجرا گذاشته خواهد شد.

فرضیه‌ای که در این مقاله مورد آزمون قرار خواهد گرفت، این است که راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه به سبب خاستگاه خاص خود در سیاست خارجی آمریکا در عمل با ضرورت‌های متعارضی روبه‌روست و برخی مقتضیات مربوط به مبارزه با تروریسم در تعارض با ترویج دموکراسی در خاورمیانه قرار دارد. به علاوه، شرایط سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای خاورمیانه به گونه‌ای است که در مقابل راهبرد آمریکا برای ترویج دموکراسی

در منطقه، موانع فراوانی ایجاد می‌کند. این مقاله ابتدا به زمینه‌ها و علل طرح راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه در دولت بوش می‌پردازد و سپس جایگاه آن را در عرصه مفهومی و عملی در سیاست خارجی آمریکا بررسی خواهد کرد. در همین ارتباط سه سطح مفهومی برای راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه در نظر گرفته شده است که در ادامه مقاله این سطوح در قالب رویکردهای مختلف درباره تحولات دموکراتیک در منطقه تبیین خواهد شد. سپس طرح موسوم به «ابتکار خاورمیانه بزرگ» به‌عنوان سند اجرایی این راهبرد با توجه به سه سطح مفهومی ذکر شده، تحلیل و بررسی خواهد شد.

زمینه‌های طرح راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه

ترویج دموکراسی در خاورمیانه هیچ‌گاه به‌عنوان یک هدف در سیاست خارجی آمریکا مطرح نبوده است. دل‌مشغولی عمده دولتهای مختلف آمریکا در خلال چند دهه اخیر، حفظ ثبات در خاورمیانه بوده و در همین چارچوب پیشبرد صلح مورد نظر واشنگتن در خاورمیانه، تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای غرب و مهار جنبشهای تندرو و خواهان تغییر وضع موجود در منطقه اصول اساسی سیاست خارجی زمامداران کاخ سفید را در خاورمیانه تشکیل می‌داده است. تا زمانی که دولتهای عرب منطقه در دستیابی آمریکا به این اهداف کمک می‌کردند، ایالات متحده بیشتر نگران ثبات این‌گونه رژیمها در منطقه بود و کمتر به مسئله فقدان دموکراسی در جوامع منطقه توجه می‌کرد.^۲ در واقع، حفظ ثبات در خاورمیانه که به‌لحاظ منابع انرژی از اهمیت راهبردی فوق‌العاده‌ای برخوردار است، آن‌چنان ذهنیت سیاست‌گذاری آمریکایی را به‌خود مشغول کرده بود که آنان حتی از اعمال فشار جدی برای پیشبرد تغییرات دموکراتیک رژیمهای غیردوست همچون سوریه خودداری می‌کردند.^۳

دیدگاه ابتدایی دولت بوش

پیش از آنکه دولت بوش زمام امور را در کاخ سفید در دست گیرد، توجه به مشکلات داخلی دیگر کشورها به عنصری عمده در سیاست خارجی دولت کلینتون تبدیل شده بود. این دولت بدین نتیجه رسیده بود که دولتهای فروریخته^(۱) یا دولتهای در حال زوال،^(۲) تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شوند؛ زیرا این دولتها اغلب شرکای اصلی واشنگتن را در مناطق مختلف در معرض خطر قرار می‌دهند یا پناهگاهی امن برای تروریستها پدید می‌آورند و کل محیط امنیتی اطراف خود را به گرداب بی‌ثباتی می‌کشانند.^۴ در همین چارچوب بود که دولت کلینتون خود را در مسایل و مشکلات داخلی منطقه بالکان، تیمور شرقی و هائیتی درگیر کرد. منطق این‌گونه مداخلات که در سیاست خارجی آمریکا از آن تحت عنوان «ملت‌سازی» یاد می‌شود، این است که در کشورهای مزبور، روند دولت - ملت‌سازی مختل شده و به‌جای آن روند شتاب‌گیرنده‌ای از هرج‌ومرج و بی‌ثباتی حاکم شده است. متوقف و معکوس کردن این روند، مستلزم مداخله بین‌المللی و تلاشهای گسترده برای بازسازی و تقویت نهادهای دولت در کشورهای مذکور است. در چارچوب این روند ملت‌سازی، بحث دموکراتیزه کردن این جوامع برای تحکیم پایه‌های ثبات نیز مدنظر قرار داشت.

امروزه در دستگاه سیاست خارجی آمریکا دموکراتیزه کردن دیگر جوامع به‌عنوان برنامه‌ای پیچیده و گسترده در ارتباط با ملت‌سازی تلقی می‌شود. در برنامه‌های جدید ملت‌سازی در دولتهای آمریکا، مسئله دموکراتیزه کردن نیز مدنظر قرار گرفته است.^۵ بنابراین، می‌توان گفت که دولت کلینتون توجه خاصی را به برنامه ملت‌سازی و به‌تبع آن ترویج دموکراسی در مناطق دیگری غیر از خاورمیانه معطوف کرده بود. با وجود این سابقه در دولت کلینتون، جمهوری خواهان در تبلیغات انتخاباتی خود در سال ۲۰۰۰، سیاستهای

1. Collapsed States
2. Collapsing States

کلینتون را در ارتباط با ملت‌سازی هدف انتقاد قرار دادند. آنان ابراز عقیده کردند که تنها ابرقدرت جهان، نباید منابع خود را برای حل مناقشات قومی، مداخلات بشردوستانه و برنامه‌های بازسازی در دولتهای شکست‌خورده به هدر دهد. به گفته جمهوری خواهان، ایالات‌متحده باید توجه خود را به تهدیدهایی جلب کند که از طرف روسیه بازسازی شده و یا از سوی چین در حال ظهور متوجه این کشور خواهد شد. از نظر آنان وظیفه تأمین ثبات در کشورهای بحران‌زده باید بر دوش کشورهای اروپایی و یا دیگر متحدان آمریکا در نقاط مختلف دنیا قرار گیرد.^۶ در همین ارتباط بود که بوش چند هفته پس از ورود به کاخ سفید، ۶۵۰ سرباز آمریکایی را از بالکان فرا خواند.^۷ دولت بوش در ماه‌های نخست در دست‌گیری قدرت، کمابیش اصول اساسی مربوط به سیاست حفظ ثبات در خاورمیانه را در پیش گرفت. کاخ سفید حتی از میزان توجهات به مسایل این منطقه کاست و حدود ۱۰ ماه، تحرک بسیار کم‌رنگی در مقایسه با دولت کلینتون در خاورمیانه داشت.^۸

حوادث یازده سپتامبر و تغییر نگرش دولت بوش

حوادث یازده سپتامبر اثر شگرفی بر سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در ارتباط با خاورمیانه بر جای گذاشت. حملات یازده سپتامبر حاوی این هشدار برای زمامداران آمریکا بود که حمایت از حفظ وضع موجود در خاورمیانه چه پیامدهای وحشتناکی ممکن است برای این کشور در برداشته باشد. در همین چارچوب تحلیلهای مختلفی درباره علل وقوع این حملات و همچنین چگونگی گسترش تندروی و تشدید احساسات ضدآمریکایی در خاورمیانه مطرح شد. تحلیلگران غرب علل حوادث یازده سپتامبر را به فقدان فرصتهای اقتصادی در جوامع عرب خاورمیانه، عملکرد نامناسب نظام آموزشی در جوامع منطقه و محبوب نبودن سیاستهای خاورمیانه‌ای آمریکا در نزد مردم این جوامع نسبت دادند.^۹ در همین راستا، فقدان دموکراسی در جوامع خاورمیانه به‌عنوان عاملی عمده که زمینه پرورش تندروی و تروریسم را فراهم می‌کند، مدنظر قرار گرفت. براساس این دیدگاه،

نظامهای اقتدارگر در جوامع عرب، فضایی را پدید آورده‌اند که القاعده و دیگر گروه‌های ستیزه‌جو قادرند از آن در جهت جلب حمایت مردم بهره‌برداری کنند. همچنین چنین تحلیل شد که فقدان آزادی سیاسی در این جوامع، امکان توسعه رفاه و ترویج افکار مدرن را سد کرده است. در عین حال، رابطه نزدیک و واشنگتن با رژیم‌های غیردموکراتیک عرب منطقه بر عمق سرخوردگی اعراب از اوضاع کنونی خود افزوده است.^{۱۰}

بدین ترتیب در شرایطی که دولت بوش تا پیش از حملات یازده سپتامبر تلاش‌های مربوط به ملت‌سازی و ترویج دموکراسی را حتی در مناطق کم‌اهمیت‌تری همچون بالکان، بیش از حد آرمان‌گرایانه و در تعارض با منافع آمریکا تلقی می‌کرد، در چارچوب شرایط پدید آمده پس از حوادث یازده سپتامبر تغییر موضع داد. در همین راستا، براساس تحلیلهایی که در واشنگتن از علل وقوع این حوادث مطرح شد، ملت‌سازی و دموکراتیزه کردن جوامع خاورمیانه به عنصری اساسی در سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه تبدیل شد. این امر بدین معناست که راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه در دولت بوش، در راستای تأمین منافع امنیتی این کشور در منطقه خاورمیانه مطرح شده است. در حال حاضر مهم‌ترین حوزه‌ای که در آن منافع امنیتی آمریکا به‌ویژه در خاورمیانه تعریف می‌شود، راهبرد مبارزه با تروریسم است. زمامداران کاخ سفید پیش از بوش نیز بر اهمیت مبارزه با تروریسم تأکید کرده بودند، با این حال، حملات یازده سپتامبر، عملاً راهبرد مبارزه با تروریسم را به اولویت نخست سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرد.^{۱۱} بنابراین رابطه میان راهبرد مبارزه با تروریسم و راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه شایسته بررسی و تأمل بیشتر است.

مبارزه با تروریسم و دموکراتیزه کردن خاورمیانه

همان‌طور که ذکر شد تحلیل سیاست‌گذاران واشنگتن از علل و ریشه‌های حوادث یازده سپتامبر، در نهایت سبب طرح مسئله لزوم پیشبرد تغییرات در جوامع عرب

خاورمیانه و دموکراتیزه کردن این جوامع شد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که طرح‌های مربوط به دموکراتیزه کردن خاورمیانه در راستای راهبرد تلاش واشنگتن در مبارزه با تروریسم مدنظر زمامداران کاخ سفید قرار گرفته است. بنابراین، دایره مفهومی و حوزه عملکرد طرح‌های مربوط به دموکراتیزه کردن خاورمیانه توسط راهبرد مبارزه با تروریسم در دستگاه سیاست خارجی دولت بوش تعیین خواهد شد. اظهارات جورج بوش در سخنرانی سالانه ژانویه سال ۲۰۰۴ در کنگره آمریکا، مبین همین ارتباط میان مبارزه با تروریسم و دموکراتیزه کردن خاورمیانه است. بوش در این سخنرانی گفت:

«تا زمانی که خاورمیانه، منطقه‌ای استبدادزده و مملو از خشم و ناامیدی باشد، همچنان به پرورش مردان و جنبش‌هایی خواهد پرداخت که امنیت آمریکا و دوستان ما را تهدید می‌کنند. به همین علت است که آمریکا راهبرد ترویج آزادی در خاورمیانه بزرگ را دنبال می‌کند.»^{۱۲}

در نتیجه می‌توان گفت، شیوه تحلیل مقام‌های کاخ سفید از علل حوادث یازده سپتامبر، توجه آنان را به معضل فقدان دموکراسی در خاورمیانه جلب کرد و ترویج دموکراسی در این منطقه به‌عنوان پادزهری در مقابل تروریسم مطرح شد.^{۱۳} البته در این مقاله ارزیابی و بررسی میزان صحت این نظریه در چارچوب هدف نویسنده قرار ندارد. با این حال می‌توان اشاره کرد که تندروری اسلامی و تروریسم در منطقه ریشه‌های متعددی دارد و احساسات ضدآمریکایی در این منطقه را نمی‌توان تنها به مسئله فقدان دموکراسی در منطقه محدود کرد. در هر حال، دولت بوش به‌منظور عمق بخشیدن به مبارزه جهانی علیه تروریسم و پرداختن به ریشه‌های این پدیده، ترویج دموکراسی در خاورمیانه را مدنظر قرار داد. برای اجرای راهبرد ترویج دموکراسی در منطقه، ایجاد تحولاتی که زمینه‌های اولیه کار را فراهم کند، لازم به‌نظر می‌رسید. تغییر رژیم طالبان در کابل، شوکی به منطقه وارد کرده بود و تغییر رژیم عراق که در مرکز توجهات جهان عرب قرار داشت نیز به همین روند کمک می‌کرد. در عین حال، زمامداران کاخ سفید در چارچوب برنامه جدیدی

برای پیشبرد صلح خاورمیانه، تغییراتی را در تشکیلات خودگردان فلسطین مدنظر قرار دادند. بدین ترتیب، راهبرد «تغییر رژیم» نیز به‌عنوان آغازگر طرح‌های دموکراتیزه کردن خاورمیانه در کاخ سفید مورد توجه قرار گرفت. از دیدگاه واشنگتن، جنگ در عراق از دو راه می‌توانست به ترویج دموکراسی در خاورمیانه کمک کند: نخست اینکه برخی از مشاوران بوش امیدوار بودند که تغییر رژیم عراق ممکن است شوکی سیاسی در داخل رژیم‌های نامطلوب منطقه از نظر آمریکا، یعنی سوریه و ایران، پدید آورد و راه را برای آزاد شدن فضای سیاسی بیشتر در این کشورها هموار کند. دومین تأثیر حمله به عراق این بود که امکان ایجاد یک نظام دموکراتیک در جهان عرب فراهم می‌شد و همین امر می‌توانست رژیم‌های اقتدارگرا و شبه اقتدارگرای عرب در منطقه را به حرکت در مسیر دموکراسی تحریک کند.^{۱۴} اظهارات بوش در سپتامبر سال ۲۰۰۲ در مجمع عمومی سازمان ملل به روشنی ارتباط میان برنامه‌های تغییر رژیم و پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه را نشان می‌دهد. بوش گفت:

«مردم عراق می‌توانند از اسارت کنونی خود خارج شوند. آنان روزی قادر خواهند بود که به افغانستان دموکراتیک و فلسطین دموکراتیک ملحق شوند و به‌صورت الهام‌بخش اصلاحات در سراسر خاورمیانه درآیند.»^{۱۵}

ضرورت‌های متعارض مبارزه با تروریسم

اگرچه مبارزه با تروریسم بحث دموکراتیزه کردن خاورمیانه را در محافل واشنگتن مطرح کرد، باید در نظر داشت که راهبرد آمریکا در مبارزه با تروریسم زمانی که در ارتباط با مسئله ترویج دموکراسی در نظر گرفته شود، ضرورت‌های متعارضی پیدا خواهد کرد؛ بدین معنا که، برخی نیازهای مربوط به مبارزه با تروریسم با اندیشه ترویج دموکراسی در تعارض قرار خواهد گرفت و سیاست‌گذاران آمریکایی در این شرایط ناگزیر به انتخاب

یکی از دو گزینه متعارض پیش‌روی خود خواهند بود. در واقع، ایالات‌متحده از یک‌سو ناگزیر است برای مقابله با القاعده همکاری بیشتری با نظام‌های اقتدارگرای عرب موجود در خاورمیانه انجام دهد و زمینه‌های جلب همکاری این نظام‌ها را فراهم کند و از سوی دیگر، شواهد موجود نشان می‌دهد که همین نظام‌های اقتدارگرا در فراهم کردن زمینه‌های پرورش تروریسم در جوامع خود نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند و برای از بین بردن ریشه‌های تروریسم، این نظام‌ها باید جای خود را به نظام‌های تا حد امکان منتخب و نماینده مردم بدهند.^{۱۶}

ضرورت‌های متعارض جنگ با تروریسم به بوش و سیاست خارجی‌اش خصلتی دوگانه و متعارض بخشیده است: از یک‌سو، «بوش واقع‌گرا» در مسیر اهداف خود جهت از بین بردن شبکه‌های تروریستی روابط گرمی با رژیم‌های مستبد دولت آمریکا دارد، و از سوی دیگر، «بوش آرمان‌گرا» زنگها را برای پیشبرد و تقویت دموکراسی در خاورمیانه به صدا درآورده است.^{۱۷} همچنین این نگرانی در آمریکا مطرح شده است که باز کردن سریع فضای سیاسی در نظام‌های بسته‌ای همچون عربستان و کویت و یا حتی مصر ممکن است در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، به فعالیت و تحرک بیشتر گروه‌های تندرو در این کشورها منجر شود و در نتیجه نتایج معکوسی در روند مبارزه با تروریسم پدید آید. در مناطقی همچون خاورمیانه، برگزاری انتخابات منصفانه و آزاد، نه تنها خطر بروز برخی مناقشات به سبب شکاف‌های قومی و فرهنگی را در بردارد، بلکه این احتمال را که برندگان انتخابات ضددموکراتیک و ضدآمریکایی باشند، در پی خواهد داشت. سیاست‌گذاران آمریکایی، سالها از این مسئله نگرانی داشتند که نتایج مربوط به برگزاری چنین انتخاباتی بدتر از شرایط موجود باشد. تحلیلگران غربی معتقدند که گروه‌های اسلام‌گرا در اکثر جوامع خاورمیانه در مقایسه با گروه‌های سکولار، از برتری سازمانی و جاذبه‌های ایدئولوژیک برخوردارند. از نظر آنان تعهد این گروه‌ها برای تشویق و ترغیب روند دموکراتیزه شدن جوامع خود حداقل زیر سؤال است و دستورکارها و برنامه‌های انتخاباتی این گروه‌ها نیز

موانع ترویج دموکراسی در خاورمیانه

صرف‌نظر از ضرورت‌های متعارضی که راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه در دستگاه سیاست خارجی آمریکا با آن روبه‌رو است، اجرای این راهبرد در عمل با موانع دیگری برخورد خواهد کرد که مهم‌ترین آنها از این قرار است: نخست، اینکه توانایی آمریکا در اعمال نفوذ بر تحولات سیاسی داخلی در جوامع عرب خاورمیانه محدود است. در مجموع تجربیات تغییرات دموکراتیک در دیگر جوامع حاکی از آن است که حرکت در مسیر استقرار دموکراسی در یک جامعه اغلب تحت‌تأثیر عوامل پیچیده داخلی آن جامعه قرار دارد و در این حال نیروهای خارجی در بهترین حالت از نقش درجه دو در پیشبرد تحولات دموکراتیک برخوردار هستند.^{۱۹} بدین ترتیب، می‌توان گفت که تحلیلهای نو محافظه‌کاران در دولت بوش درخصوص مقایسه آثار تغییر رژیم در عراق از جهت تشویق و تقویت حرکت‌های دموکراسی‌خواهانه در خاورمیانه با آنچه که به‌واسطه فروپاشی شوروی در اروپای شرقی رخ داد، بر مبنای صحیحی قرار ندارد. در جوامع اروپای شرقی همچون لهستان از مدتها قبل جنبش‌های هوادار دموکراسی پدید آمده بود و ترکیبی از عوامل و نیروهای بیرونی نیز به پیشبرد تحولات دموکراتیک در این منطقه کمک کرد، اما چنین شرایطی در خاورمیانه به چشم نمی‌خورد.^{۲۰} در اکثر کشورهای عربی، برقراری دموکراسی به‌عنوان هدف درازمدت غیرممکن به‌نظر نمی‌رسد، اما شرایط سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای کنونی در خاورمیانه چندان با دموکراسی هم‌خوانی ندارد. در واقع، برای ایالات‌متحده بسیار آسان است که از جنبش‌های مردمی هوادار دموکراسی که از قبل فعالیت‌های خود را برای پیشبرد تغییرات آغاز کرده‌اند، حمایت کند. با این حال، چنین جنبش‌ها و نیروهایی در جوامع عربی خاورمیانه مشاهده نمی‌شوند.^{۲۱}

دوم اینکه، به‌نظر نمی‌رسد گروه‌های داخلی جوامع عرب خاورمیانه که خواهان

تغییرات سیاسی هستند، در آینده‌ای نزدیک در زمینه ترویج دموکراسی به متحدی برای آمریکا تبدیل شوند. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، در اغلب کشورهای خاورمیانه، نیروهای اسلام‌گرا، مهم‌ترین گروه مخالف داخل جوامع خود را تشکیل می‌دهند، اما ایالات متحده به واسطه نگرانیهای خاص خود، از این گروهها حمایت نمی‌کند. از سوی دیگر، شمار محدود گروههای لیبرال در جوامع عربی نیز به واسطه حمایت سابق واشنگتن از نظامهای اقتدارگرای عرب، به شدت نسبت به انگیزه‌های آمریکا در خصوص ترویج دموکراسی در منطقه بدبین هستند. ضمن آنکه سیاست آمریکا در خصوص سرنگون کردن رژیم صدام و استمرار موضع گیریهای آن در حمایت از اسراییل، بر دامنه بدبینی این گروهها می‌افزاید. البته این امر بدین معنا نیست که هیچ فرد یا گروهی در خاورمیانه، از طرحهای خاص ایالات متحده برای ترویج دموکراسی حمایت نکند، بلکه نگرش گروههای لیبرال در منطقه بر این استوار است که آمریکا را تحت عنوان ناجی یا محافظ خود تلقی نمی‌کنند.^{۲۲}

مسئله دیگر این است که در بسیاری از کشورهای عربی حتی جوامع نفت‌خیزی همچون عربستان نیازهای شدید و فوری در خصوص اجرای یک رشته اصلاحات اقتصادی برای بهبود نسبی اوضاع وجود دارد. در شرایطی که شمار قابل توجهی از کشورهای این منطقه از رکود اقتصادی و معضلاتی همچون افزایش میزان بیکاری رنج می‌برند، ممکن است این سؤال در ذهن بسیاری مطرح شود که، آیا بهتر نیست به جای ترویج و تبلیغ دموکراسی در جوامع عرب، راههای عاجلی برای حل معضلات شدید اقتصادی و پیدا کردن شغل برای جوانان بیکار جستجو شود؟ آخرین مانعی که در مسیر ترویج دموکراسی در جوامع عرب خاورمیانه به نظر می‌رسد، نوع تلقی افکار عمومی این جوامع از سیاستهای آمریکا در منطقه است. براساس نتایج یک نظرسنجی که در آستانه جنگ با عراق در شش کشور منطقه صورت گرفته است، بیش از ۹۰ درصد مردم انگیزه حمله آمریکا به عراق را به نفت و یا اسراییل مرتبط کرده بودند. این امر حاکی از بی‌اعتمادی شدید مردم جوامع

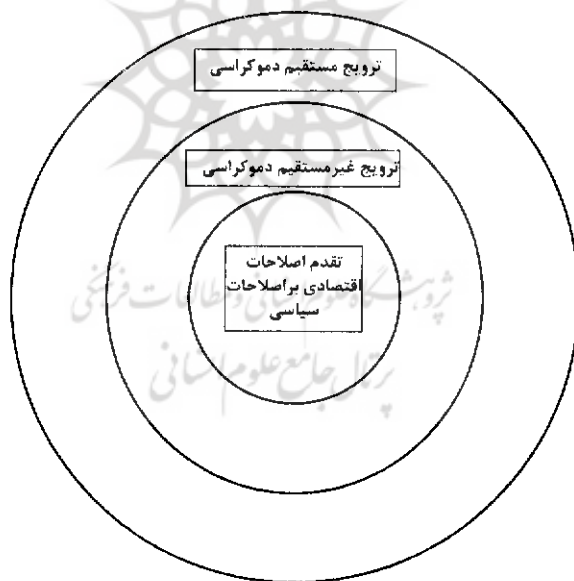
عرب منطقه به سیاستهای آمریکا در خاورمیانه است.^{۲۳} شیبلی تلهامی، از پژوهشگران برجسته مؤسسه تحقیقاتی بروکینگز آمریکا که این نظرسنجیها را در کشورهای منطقه انجام داده است، می‌گوید: «ناکامی آمریکا در تثبیت اوضاع در عراق پس از جنگ بر میزان سرخوردگی اعراب از سیاستهای واشنگتن افزوده است.» به گفته وی، «اکثر مردم منطقه همچنان معتقدند ایالات متحده در خصوص پی‌گیری اهداف خود برای برقراری حکومتی مستقل و دموکراتیک در عراق جدی نیست.»^{۲۴}

سه سطح مفهومی راهبرد ترویج دموکراسی

همان‌طور که ذکر شد، مبنای طرح دموکراتیزه کردن خاورمیانه در دست بوش به نگرانیهای امنیتی این دولت در چارچوب مبارزه با تروریسم بازمی‌گردد. همچنین باید در نظر داشت که، اگرچه سیاست دموکراتیزه کردن به‌عنوان پادزهری در مقابله با یک رشته نگرانیهای امنیتی مربوط با تروریسم مدنظر زمامداران کاخ سفید قرار گرفته است، موارد کاربرد این پادزهر به‌واسطه یک رشته دیگر از نگرانیهای امنیتی و آثار جانبی ناشی از کاربرد آن در عمل محدود خواهد شد. از سوی دیگر، موانع قابل ملاحظه‌ای در مقابل پیشبرد این راهبرد وجود دارد که امکان اجرای آن را در عمل هرچه بیشتر محدود خواهد کرد. در نتیجه، در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه به سبب خاستگاه خاص خود در سیاست خارجی آمریکا در عمل با ضرورت‌های متعارضی روبه‌رو است و برخی مقتضیات مربوط به مبارزه با تروریسم در تعارض با برنامه‌های ترویج دموکراسی در خاورمیانه قرار دارد. به‌علاوه، شرایط سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای خاورمیانه به‌گونه‌ای است که در مقابل راهبرد آمریکا برای ترویج دموکراسی موانع فراوانی ایجاد می‌کند.

با توجه به فرضیه‌ای که در ارتباط با خاستگاه و محدودیتها و موانع پیش‌روی راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه در این مقاله مطرح شد، می‌توان الگوی عملی

مشخص تری از این راهبرد ارایه کرد. براساس این الگو، راهبرد دموکراتیزه کردن خاورمیانه از سه سطح مفهومی متفاوت برخوردار است که با حرکت از سطح اول به سطح سوم دامنه تغییرات مورد نظر گسترده تر و عمیق تر خواهد شد. باید در نظر داشت که گسترده تر شدن و عمیق تر شدن دامنه تغییرات به معنای تشدید تعارضات مربوط به اجرای این راهبرد با طرحهای مربوط به مبارزه با تروریسم خواهد بود. ضمن آنکه گسترده شدن دامنه تغییرات در این حوزه، مستلزم تلاش بیشتر و عمیق تر برای برداشتن موانع پیش روی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه خواهد بود. سه سطح مفهومی این راهبرد را می توان به صورت زیر نشان داد. در این قسمت برای درک بهتر راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه، سه سطح مفهومی آن در قالب سه رویکرد مختلف مورد بررسی قرار می گیرد.



نمودار شماره یک - سطوح مفهومی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه

رویکرد تقدم اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی

سطح مفهومی نخست را می‌توان در چارچوب رویکرد تقدم اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی تعریف کرد. براین مبنا، گفته می‌شود که هسته اصلی تغییرات سیاسی در جوامع خاورمیانه، پیشرفت و توسعه اقتصادی کشورهای منطقه است که به‌واسطه آن بخش خصوصی واقعاً مستقل پدید آید، کنترل انحصاری دولت بر منابع اقتصادی از بین رود و در همین راستا، زمینه ظهور جامعه مدنی و رسانه‌های مستقل فراهم شود.

برخی از مقام‌های آمریکایی، به‌ویژه آن دسته که سالها مسایل منطقه را مورد مطالعه قرار داده‌اند، معتقدند که ترویج مستقیم دموکراسی در خاورمیانه پیامدهای نگران‌کننده‌ای در بر خواهد داشت و به همین خاطر بهتر است ابتدا مسایل اقتصادی مورد توجه قرار گیرد. براساس این دیدگاه، هسته اصلی تغییرات مثبت سیاسی در منطقه بر پایه پیشرفت و بهبود اوضاع اقتصادی کشورهای حوزه خاورمیانه قرار دارد. بهبود اوضاع اقتصادی به حضور یک بخش خصوصی واقعاً مستقل کمک خواهد کرد و در عین حال سبب محدود شدن حوزه عملکرد دولتهای منطقه خواهد شد که اغلب خصلتی کورپوراتیستی دارند و در عرصه‌های مختلف فعالیتهای اقتصادی مداخله می‌کنند. در صورت دستیابی به این پیشرفتهای جامعه مدنی و رسانه‌ها، از استقلال عمل بیشتری در کشورهای منطقه برخوردار خواهند شد و در عین حال نخبگان سیاسی، آسیب‌پذیری کمتری هنگام ورود به تشکلات جدید پیدا خواهند کرد.^{۲۵} همچنین در صورت پیشرفت اوضاع اقتصادی، نخبگان سیاسی کمتر تلاش خواهند کرد از سرخوردگیها و معضلات اجتماعی جوامع خود، ابزاری برای کسب محبوبیت در میان توده‌های ناراضی پیدا کنند. افزایش سطح رفاه همچنین به تقویت طبقه متوسط جامعه کمک خواهد کرد. اعضای این طبقه از امکانات بیشتری برای سفر و بهره‌گیری از آموزشهای جدید برخوردارند و در نتیجه عقاید سیاسی متنوع‌تر و پیچیده‌تری دارند و به‌طور معمول از تندروی پرهیز می‌کنند. بنابراین، براساس این دیدگاه، بهتر است آمریکا انرژی خود را برای پیشبرد اصلاحات در منطقه بر روی

مسائل اقتصادی متمرکز کند. اصلاحات اقتصادی که در این چارچوب توصیه می‌شود، یک رشته تدابیر و برنامه‌های اصلاحی استاندارد است که ایالات متحده و نهادهای مالی بین‌المللی، در سطح جهان از اجرای آنها حمایت می‌کنند. این تدابیر، خصوصی‌سازی بیشتر، اصلاحات در بخشهای مالی، بانکی، مالیاتی، تسهیل مقررات مربوط به جذب سرمایه و برنامه‌های دیگری از این قبیل را در برمی‌گیرند. دولت بوش در همین ارتباط، تصمیم گرفته است یک رشته توافقات مبتنی بر تجارت آزاد را با دولتهای عرب منطقه به امضا برساند. همچنین این دولت ایده برپایی یک منطقه تجارت آزاد را در خاورمیانه مورد توجه قرار داده است.^{۲۶}

رویکرد مبتنی بر تقدم اصلاحات اقتصادی در منطقه از چند جهت دارای جذابیت است. منطقی کلی که چنین رویکردی بر آن مبتنی است، از قوت کافی برخوردار است. در این باره شکی وجود ندارد که موفقیت‌های اقتصادی، احتمال استقرار دموکراسی را در جوامع مختلف افزایش می‌دهد. به‌علاوه، چنین رویکردی ایالات متحده را در وضعیت دشوار و ناراحت‌کننده‌ای از جهت الزام آن برای اعمال فشار سیاسی بر رژیمهای دوست خود قرار نخواهد داد. چنین فشارهایی معمولاً با رنجش رژیمهای عرب منطقه همراه بوده است. مقدم شمردن اصلاحات اقتصادی برای نخبگان عرب نیز تاحدی خوشایندتر خواهد بود. در عین حال، ایالات متحده به‌واسطه دستاوردهای اقتصادی خود از اعتبار مناسبی در خصوص تشویق برای پیشبرد اصلاحات اقتصادی در جوامع منطقه، برخوردار است. این در حالی است که آمریکا در نزد جوامع منطقه، اعتبار کمتری در مسیر تلاش برای پیشبرد دموکراسی دارد. در عین حال، باید توجه داشت که تلاش غرب برای پیشبرد اصلاحات ساختاری اقتصادی و دیگر برنامه‌هایی که در چارچوب سیاستهای نولیبرالی مورد توجه قرار دارند، پیش از این نیز در برخی جوامع عرب بحث برانگیز بوده و واکنش منفی عمومی را برانگیخته است. به‌ویژه آن‌دسته از جوامع منطقه که از پشتوانه مالی مربوط به پول نفت برخوردار نیستند، از اصلاحات ساختاری اقتصادی نگرانیهای بیشتری دارند.^{۲۷}

فراتر از مسئله محبوب نبودن برنامه‌های مربوط به اصلاحات ساختاری اقتصادی در جوامع منطقه، محدودیتهای بالقوه دیگری نیز در مسیر اجرای این‌گونه برنامه‌های اصلاحی در خاورمیانه به چشم می‌خورد. ایالات متحده سالهاست که بسیاری از کشورهای عرب و از جمله مصر را برای اجرای اصلاحات مبتنی بر بازار تحت فشار قرار داده، اما در این میان موفقیت‌های اندکی به دست آورده است. برخی از دولت‌های منطقه موفقیت‌هایی در اجرای اصلاحات در بخش اقتصاد کلان همچون کاهش کسری بودجه به دست آورده‌اند، با این حال تقریباً تمامی آنها در زمینه پیشبرد اصلاحات به شدت مورد نیاز در بخش اقتصاد خرد همچون اصلاحات بانکی، مالیاتی و نوسازی ساختار دول کارنامه بسیار بدی داشته‌اند.^{۲۸}

صندوق بین‌المللی پول در گزارش نوامبر ۲۰۰۳ اعلام کرد که ایجاد شغل و میزان بالای بیکاری بزرگ‌ترین چالش برای کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به حساب می‌آید. رشد سریع جمعیت نیروی کار به همراه کندی رشد اقتصادی، بیکاری فزاینده و کاهش استانداردهای زندگی در جوامع منطقه را به دنبال داشته است. بیکاری در کشورهای منطقه به طور متوسط در حد ۱۵ درصد است که در مقایسه با ۲۰ سال قبل دو برابر شده است. رشد سریع جمعیت در این کشورها بدین معناست که برای حفظ سطح بیکاری در این حد، باید سالانه ۴ میلیون شغل در خاورمیانه و شمال آفریقا ایجاد شود. این در حالی است که برای ایجاد مشاغل واقعی و مولد، اصلاحات ساختاری مورد نیاز است که اجرای آنها حداقل در کوتاه‌مدت بر دامنه بیکاری خواهد افزود.^{۲۹} به علاوه باید توجه داشت که اجرای اصلاحات ساختاری، نیازمند تغییر شکل اساسی در روشی است که دولت‌های عرب روابطشان را با جوامع خود تنظیم و امور را اداره می‌کنند. این دولت‌ها در زمینه پیشبرد چنین اصلاحاتی ناکام بوده‌اند که علت آن، عدم تمایل جدی برای از دست دادن منافعی است که به واسطه ساختارهای سیاسی موجود حفظ می‌شود و اصلاحات اقتصادی را بر نمی‌تابد. همچنین، این دولت‌ها مایل نیستند اهرم‌های مربوط به اعمال

کنترل‌های سیاسی خود را که در چارچوب ساختارهای کنونی ناشی از اقتصادهای دولتی در اختیار دارند، از دست بدهند. این ایده که تغییرات اقتصادی زمینه تغییرات سیاسی را فراهم می‌کند از جذابیت زیادی برخوردار است، با این حال واقعیت خشنی که در این میان همچنان باقی است این است که، فقدان اصلاحات سیاسی و پاسخگویی سیاسی دولتهای عرب، تلاشهای مربوط به تشویق این دولتها برای اجرای اصلاحات اقتصادی ساختاری را کم اثر می‌کند. به علاوه، حتی اگر دولتهای عرب واقعاً تمامی توصیه‌های مربوط به اصلاحات مثبتی بر بازار را به اجرا درآورند، باز هم تضمینی وجود نخواهد داشت که توسعه اقتصادی مستمر و نرخهای بالای رشد اقتصادی در این جوامع محقق شود؛ برای مثال، باید توجه داشت که بسیاری از کشورهای حوزه آمریکای لاتین در دهه ۹۰، شمار زیادی از اصلاحات مثبتی بر بازار را به اجرا گذاشتند، اما در نتیجه اجرای این اصلاحات تنها در نرخهای رشد اقتصادی سطح متوسطی به دست آمده است؛ در عین حال همین کشورها هم‌اکنون با آشوب و تنشهای سیاسی - به جای تقویت همبستگیهای دموکراتیک - در جوامع خود روبه‌رو هستند.^{۳۰}

در نتیجه، در یک جمع‌بندی در خصوص رویکرد تقدم اصلاحات اقتصادی به عنوان سطح نخست راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه، می‌توان گفت که حتی اگر دولتهای عرب به‌طور جدی اصلاحات اقتصادی مثبتی بر بازار را به اجرا درآورند، نتایج مثبت سیاسی چنین اصلاحاتی، دست‌کم چند دهه پس از آن ظاهر خواهد شد. اگر نمونه شرق آسیا را مورد توجه قرار دهیم، می‌توان گفت که ارتباط یافتن موفقیت‌های اقتصادی با تغییرات سیاسی ۲۰ تا ۳۰ سال به طول انجامید. بسیاری از صاحب‌نظران با توجه به فشارهای فزاینده جمعیتی و فشارهای سیاسی ناشی از آن، در خصوص دوام و بقای رژیمهای عرب منطقه تا زمان بهره‌گیری از نتایج مثبت ناشی از اصلاحات اقتصادی، با دیده تردید می‌نگرند.^{۳۱}

ترویج غیرمستقیم دموکراسی

دومین سطح راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه را می‌توان در چارچوب تلاش برای کمک به حکمرانی بهتر^(۱) و دیگر اصلاحات در ساختار دولت و در عین حال توسعه و تقویت گروه‌های جامعه مدنی تعریف کرد. این اقدامات را می‌توان تحت‌عنوان ترویج غیرمستقیم دموکراسی مدنظر قرار داد، زیرا در چارچوب آنها مسئله اصلی مربوط به دموکراسی یعنی رویه‌های مربوط به رقابت سیاسی مورد توجه قرار ندارد. هواداران رویکرد ترویج غیرمستقیم دموکراسی را می‌توان در میان آن دسته از مقام‌های آمریکایی یافت که در یک رشته برنامه‌های مربوط به ارایه کمک آمریکا به خاورمیانه نقش داشته‌اند. همچنین، وزارت خارجه آمریکا و برخی از سازمان‌های حامی ترویج دموکراسی که با دولت آمریکا در این زمینه همکاری دارند، از این رویکرد حمایت می‌کنند. مهم‌ترین ابزار مورد توجه در این رویکرد، ارایه کمک برای اصلاح روش‌های حکمرانی و توسعه دادن جامعه مدنی در کشورهای موردنظر است.^{۳۲}

برنامه وزارت خارجه آمریکا در چارچوب ابتکار مشارکت خاورمیانه^(۲) و همچنین طرح جدید دولت بوش تحت‌عنوان ابتکار خاورمیانه بزرگ نیز اغلب رویکرد ترویج غیرمستقیم دموکراسی در کشورهای منطقه را مدنظر قرار داده‌اند.^{۳۳} سیاست‌گذاران آمریکایی در خلال یکی دو سال گذشته تلاش کرده‌اند ارایه این کمک‌ها را که از دهه قبل آغاز شد، با اعمال فشار دیپلماتیک بر دولت‌های عرب همراه کنند تا تضمین بیشتری برای بهبود روش‌های حکمرانی و برپایی جامعه مدنی مستقل فراهم شود. شایع‌ترین اقداماتی که در همین ارتباط مدنظر قرار می‌گیرند را می‌توان بدین صورت بیان کرد:

۱. تقویت حاکمیت قانون به‌ویژه از طریق اصلاحات در دستگاه قضایی؛
۲. تقویت پارلمانها از طریق تلاش برای ایجاد ظرفیتهای بیشتر فعالیت در داخل پارلمانها و افزایش روابط میان اعضای پارلمانها و رأی‌دهندگان؛

1. Better Governance
2. Middle East Partnership Initiative

۳. کاهش فساد در داخل دولت از طریق ایجاد کمیسیونهای ضدفساد، بهینه‌سازی

عملکرد نظارتی قوه مقننه و حمایت گسترده از تلاشهای ضد فساد؛

۴. تمرکززدایی از روند اداره امور از طریق آموزش مقامهای اداری محلی و

به‌کارگیری اقدامات قانونی برای افزایش اختیارات مراکز دولتی محلی؛

۵. ارایه کمک مالی به سازمانهای غیردولتی که در ارتباط با مسایلی همچون

حقوق بشر، محیط‌زیست یا مبارزه با فساد فعالیت می‌کنند؛

۶. حمایت از سازمانهای حامی حقوق زنان؛

۷. تقویت رسانه‌های مستقل؛

۸. تلاشهای رسمی و غیررسمی برای ارایه آموزشهای دموکراتیک و مدنی به

مردم.^{۳۴}

از دیدگاه آمریکا، این شیوه غیرمستقیم ارایه کمک از چند جنبه دارای جذابیت است. این‌گونه کمکها بدون تردید بخشهایی از زندگی سیاسی - اجتماعی دنیای عرب را مورد توجه قرار می‌دهد که نیاز واقعی به تحول دارند. همچنین اقداماتی که در این چارچوب مورد توجه قرار می‌گیرند، در همه دنیا برای پیشرفت دموکراتیک مثبت تلقی می‌شوند. به‌علاوه، مخاطب این‌گونه اقدامات اغلب حوزه محدودی از جوامع موردنظر هستند که البته آثاری واقعی بر آنها دارد. این تلاشها به هواداران دموکراسی قوت‌قلب می‌بخشد و آنان را به تلاش بیشتر وا می‌دارد. حتی در صورتی که حلقه مرکزی صاحبان قدرت فضای بسته‌ای را به‌دور خود ایجاد کرده باشند، باز هم روزه‌های فراوانی برای اقدامات اصلاحی وجود خواهد داشت؛ برای مثال، ممکن است برخی قضات خواهان بهبود عملکرد دستگاه قضایی باشند یا برخی سیاستمداران ناراضی از اوضاع در سطوح محلی مایل باشند خدمات بهتری به مردم ارایه کنند و یا به همین‌صورت برخی از رهبران سازمانهای غیردولتی با تکیه بر شهادت و استعدادهای خود بخواهند تحولی مثبت در اوضاع ایجاد کنند و در این‌صورت ارایه کمک به این افراد ثمربخش خواهد بود.^{۳۵}

یکی دیگر از مواردی که اجرای این گونه برنامه‌های کمکی را دست کم از نظر سیاستمداران آمریکایی جذابیت می‌بخشد، این است که اکثر این گونه برنامه‌ها را می‌توان بسدود رنجاندن دولتهای میزبان به اجرا در آورد. اکثر دولتهای عرب، این گونه فعالیتها را با در نظر گرفتن یک رشته محدودیتها تحمل می‌کنند. آنها ممکن است چنین تصور کنند که اجرای برنامه‌های مربوط به اصلاح روشهای حکمرانی، توانایی بیشتری به دولت برای حل مشکلات شهروندان اعطا می‌کند و در عین حال چهره‌ای اصلاح طلب به این رژیمها می‌بخشد و مشروعیت آنها را تقویت می‌نماید، بدون آنکه ناگزیر شوند تغییرات نهادین و اساسی مورد نیاز را به اجرا در آورند. در واقع، دولتهای عرب علاقه چندانی به فعالان گروههای جامعه مدنی ندارند. با این حال حاضرند با در نظر گرفتن محدودیتها و شرایطی با آنها همراهی کنند؛ یعنی تا زمانی که این فعالان تغییرات شدیدی را طلب نکنند، به گروههای اسلام‌گرا کمک ننمایند و در عین حال تا حدی دست دولت را برای اعمال کنترل بر روی کمکهای خارجی به گروههای جامعه مدنی باز بگذارند.^{۳۶}

از سوی دیگر، باید توجه داشت که شمار سازمانهای غیردولتی عرب در خلال چند سال اخیر افزایش یافته و اهمیت آنها در جوامعشان بیشتر شده است. از دیدگاه گروهی از صاحب نظران غربی، افزایش شمار این گونه سازمانها در منطقه اغلب به عنوان نشانه‌ای برای فعالیت مدنی مستقل از دولت و شاید منبعی برای تغییرات صلح‌آمیز دموکراتیک در این جوامع تلقی می‌شود. در همین ارتباط، شباهتهایی میان جنبشهای هوادار دموکراسی در دهه ۸۰ در اروپای شرقی با افزایش فعالیت سازمانهای غیردولتی در جوامع عرب به عمل آمده است. همچنین، پیش فرضی در این ارتباط مطرح شده است که گروههای جامعه مدنی اساساً متعلق به حوزه غیرسیاسی جامعه هستند و به همین علت آنها از فضای سیاسی موجود در جوامع عرب که آکنده از احساسات ضدآمریکایی و مناقشات تفرقه‌انگیز است، به دور هستند.^{۳۷}

به این ترتیب می‌توان تصور کرد که سازمانهای جامعه مدنی در کشورهای عرب در

مقایسه با نیروهای سیاسی، به میزان بیشتری پذیرای حمایت‌های آمریکا باشند و واشنگتن نیز کمتر نگران این خواهد بود که کمک به این گروه‌ها، به‌طور ناخواسته، تقویت گروه‌های ضدآمریکایی را به دنبال خواهد داشت. حتی برخی از صاحب‌نظران غربی چنین تصور می‌کنند که ایالات متحده با کمک به سازمان‌های جامعه مدنی در جوامع عرب، قادر خواهد بود با اکثریت خاموش این جوامع ارتباط برقرار کند و آنها را متقاعد نماید که این کشور حامی آنهاست.^{۲۸}

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که رویکرد مربوط به ارایه کمک‌های غیرمستقیم برای ترویج دموکراسی در جهان عرب، جنبه تهدیدآمیزی برای رژیم‌های عرب ندارد و در عین حال آثار منفی مربوط به تقویت گروه‌های ضدآمریکایی نیز در آن به چشم نمی‌خورد. با وجود این، باید توجه داشت که این رویکرد دارای نقاط ضعف قابل توجهی نیز هست. اساساً تلاش برای بهبود روش‌های حکمرانی و توسعه گروه‌های جامعه مدنی، در کشورهایی نتایج قابل توجهی در بردارد که از قبل تلاش‌هایی واقعی برای دموکراتیزه کردن نظام سیاسی صورت گرفته است؛ برای نمونه، این‌گونه اقدامات در حالی که یک دولت اقتدارگرا با دولتی جدید و منتخب جایگزین شده است و یا دولت اقتدارگرا مصمم به حرکت واقعی به سوی دموکراسی است، آثار فراوانی در بردارند. در حالی که در جوامع عرب چنین چیزی به چشم نمی‌خورد و بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که کمک‌های غیرمستقیم آمریکا تحولات عمیق دموکراتیک را در این جوامع دربرداشته باشد. اساساً این‌گونه کمک‌ها بیشتر برای تقویت مبانی همبستگی دموکراتیک در جوامع در حال گذار به سوی دموکراسی طراحی شده‌اند و نباید انتظار داشت این کمک‌ها به‌عنوان موتور حرکت به سوی تحولات بنیادین دموکراتیک عمل کنند.

در نتیجه، می‌توان چنین تصور کرد که ارایه این‌گونه کمک‌ها به جوامع عرب خاورمیانه آثار محدودی دربر خواهد داشت و بدون ایجاد تحول در توازن نیروهای سیاسی، تنها به باز شدن محدود مرزهای نظام سیاسی برای ورود برخی بازیگران جدید منجر

خواهد شد. چنین وضعیتی به تقویت رژیمهای شبه اقتدارگرای^(۱) موجود در منطقه کمک خواهد کرد. در این حالت ممکن است شهروندان سرخورده از اوضاع کنونی به اشتباه چنین تصور کنند که اصلاحات مهمی در نظام سیاسی در جریان است. چنین شرایطی در نهایت به کاهش فشارهای داخلی برای تغییرات منجر خواهد شد، بدون آنکه تحولی واقعی و دموکراتیک در نظام سیاسی موجود به وقوع بپیوندد. باید توجه داشت که برخی رژیمهای شبه اقتدارگرای عرب همچون مصر، اردن و مغرب سالهاست که با مهارت تمام از هرگونه تحول اساسی در ساختار قدرت جلوگیری کرده‌اند. این رژیمها که انطباق‌پذیری بسیاری با شرایط موجود دارند، برخی اصلاحات را در زمینه بازکردن فضای سیاسی به اجرا می‌گذارند، اما همواره هسته مرکزی قدرت را تحت کنترل خود دارند. این امکان وجود دارد که ارایه کمکهای غیرمستقیم برای تغییرات دموکراتیک در چنین رژیمهایی، به افزایش کارایی دستگاه قضایی، پارلمان، آموزش شهرداران محلی، تقویت گروههای جامعه مدنی، افزایش احترام به حقوق زنان و بهبود آموزشهای دموکراتیک در سطح جامعه منجر شود، اما این‌گونه اقدامات تغییری اساسی در ساختار قدرت رژیم پدید نیاورد.^{۳۹}

ترویج مستقیم دموکراسی

سطح مفهومی سوم به تلاشهای مستقیم و اساسی برای تحولات دموکراتیک توجه دارد. همان‌گونه که ذکر شد، تلاش برای ترویج غیرمستقیم دموکراسی در جوامع عرب در نهایت ممکن است آثار محدودی در برداشته باشد و به همین علت، لازم است اقدامات اساسی‌تری برای ایجاد تحولات دموکراتیک در این جوامع مدنظر قرار گیرد. در واقع، باید پلی میان اقدامات محدود در زمینه آزادسازی فضای سیاسی و اقدامات واقعی برای تحول دموکراتیک در این جوامع برقرار کرد. برای اینکه چنین ارتباطی برقرار شود، دولتهای منطقه خاورمیانه باید اقدامات مهمی را به انجام برسانند که عبارتند از:

۱. حرکت به سوی احترام گسترده و مستمر به حقوق سیاسی و مدنی افراد؛
۲. باز کردن عرصه رقابت سیاسی به روی تمامی نیروهای سیاسی که مایلند با رعایت قواعد بازی دموکراتیک با دیگر نیروها به رقابت بپردازند؛
۳. احترام گذاشتن به قواعد رقابت منصفانه سیاسی (مهم ترین مسئله در اینجا خودداری دولتها از تقلب یا دستکاری در انتخابات است)؛
۴. کاهش دادن عرصه‌هایی که از رقابت سیاسی مستثنی شده‌اند (در همین ارتباط باید دستیابی به مناصب موجود در حلقه مرکزی قدرت نیز به تدریج به نتایج انتخابات واگذار شود).^{۴۰}

در صورتی که اکثر و یا تمامی این اقدامات به انجام برسد، می‌توان انتظار داشت یک کشور از مرحله آزادسازی فضای سیاسی به مرحله دموکراسی وارد شود. در رویکرد ترویج مستقیم دموکراسی در خاورمیانه رایج برای ترویج دموکراسی و برقراری تماس دیپلماتیک به منظور تحریک دولتها جهت انجام اقدامات یادشده، مدنظر قرار دارد. باید توجه داشت که تنها شمار محدودی از افراد در محافل سیاسی آمریکا از چنین رویکردی حمایت می‌کنند. این افراد را اغلب می‌توان در سازمانهایی که در زمینه رایج کمکهای دموکراتیک فعالیت می‌کنند، پیدا کرد. همچنین، تنها اقدامات محدود و کم دامنه‌داری در چارچوب این رویکرد در دو کشور مغرب و یمن صورت گرفته و دستاوردهای محدودی نیز در برداشته است. جزء اصلی رویکرد ترویج مستقیم دموکراسی این است که، دولتهای منطقه برای تقویت و گسترش روندهای مربوط به رقابت سیاسی سازمان‌یافته میان گروههای مختلف در کشورشان ترغیب شوند. به‌طور طبیعی، نخستین مسئله‌ای که در این میان مدنظر قرار دارد، روندهای انتخاباتی است و هدف این است که عرصه انتخابات برای ورود گروههای بیشتری فراهم شود. در همین ارتباط می‌توان یک رشته اقدامات مرتبط با هم را برای کمک به ترویج مستقیم دموکراسی در این جوامع مورد توجه قرار داد. از جمله این اقدامات می‌توان از کمک برای تقویت احزاب سیاسی، افزایش کارایی و

استقلال نهادهای برگزارکننده انتخابات، حمایت از نظارت داخلی و بین‌المللی بر انتخابات، کمک به گروههای مدنی حامی بهبود روندهای انتخاباتی، کمک به مشارکت سیاسی بیشتر زنان، توجه سیاسی و دیپلماتیک سطح بالا به رخدادهای انتخاباتی در کشورهای منطقه خاورمیانه و احترام گذاشتن به نتایج انتخابات صرف‌نظر از مطلوب یا نامطلوب بودن آن برای غرب نام برد.^{۴۱}

ایالات متحده می‌تواند ضمن توجه بیشتر به رخدادهای انتخاباتی در کشورهای منطقه، در تماسهای سطح بالای خود با رهبران این کشورها، آنها را به احترام گذاشتن بیشتر به حقوق بشر و به‌ویژه مسایلی همچون آزادی بیان و آزادی اجتماعات ترغیب کند. آمریکا همچنین باید در چارچوب این رویکرد دولتهای عرب را ترغیب کند که فضای سیاسی را برای ورود شمار بیشتری از گروهها باز کنند. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، در چنین شرایطی مسئله ورود گروههای اسلام‌گرا به عرصه‌های انتخاباتی مطرح خواهد شد که هم برای دولتهای عرب و هم برای ایالات متحده مسئله‌ای نگران‌کننده است. با این حال، واشنگتن در چارچوب رویکرد ترویج مستقیم دموکراسی چاره‌ای جز این ندارد که در مسیر پیشبرد تحولات دموکراتیک در جوامع خاورمیانه، برخی معاملات را به‌جان بخرد. هواداران رویکرد ترویج مستقیم دموکراسی معتقدند: «افزایش تماسهای آمریکا با گروههای اسلام‌گرا، هم امکان شناخت بهتر این گروهها را برای واشنگتن فراهم می‌کند و هم این امکان را پدید می‌آورد که این گروهها آشنایی بیشتری با سیاستهای آمریکا پیدا کنند و در نتیجه احتمال کاهش نگرانیهای هر دو طرف از یکدیگر به‌وجود خواهد آمد.»

مهم‌ترین مسئله‌ای که به رویکرد ترویج مستقیم دموکراسی جاذبه می‌بخشد، پرداختن آن به مسایل اساسی‌ای است که به‌واسطه آن امکان تحقق دموکراسی واقعی در خاورمیانه فراهم خواهد شد. دو رویکرد دیگر از چنین مزیتی برخوردار نیستند. باید توجه داشت که حتی اگر ایالات متحده خود را به اجرای چنین رویکرد فعالی متعهد کند، باز هم نقش آن در حد حامی و کمک‌کننده برای ترویج دموکراسی محدود خواهد ماند. هواداران

این رویکرد معتقدند: «هزینه‌های حرکت در چنین مسیری احتمالاً بالا خواهد بود، اما کنار نشستن و اقدام نکردن، هزینه‌ها و مخاطرات بیشتری برای آمریکا دربر خواهد داشت.»^{۴۲} توجیه اساسی هواداران چنین رویکردی این است که گسترش تدریجی و هدفمند فضای سیاسی و رقابت در جوامع خاورمیانه، می‌تواند به تقویت گروه‌های میانه‌رو و تضعیف گروه‌های تندرو هم در میان نخبگان صاحب قدرت و هم در میان گروه‌های اجتماعی این جوامع منجر شود. براساس این استدلال، اگرچه تلاش برای ترویج مستقیم دموکراسی اقدامی پرمخاطره و مشکل‌آفرین است، پذیرش این مشکلات و مخاطرات از انتظار و تحمل عواقب درازمدت ناشی از رکود و سر باز زدن عقده‌های سیاسی موجود در این جوامع به مراتب بهتر خواهد بود.

با بررسی سه سطح مفهومی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه که در قالب سه رویکرد مختلف تشریح شد، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که با حرکت از رویکرد اول به سمت رویکرد سوم، دامنه تغییرات سیاسی بیشتر خواهد شد و تحولات پرادمانه‌تری را در خصوص باز کردن فضای باز برای رقابت سیاسی، احترام به حقوق سیاسی افراد و نتایج انتخابات در بر خواهد داشت. در اکثر جوامع خاورمیانه کمتر سابقه‌ای از این‌گونه مسایل وجود دارد و در نتیجه حرکت در چنین مسیری، خواه‌ناخواه پیامدها و تبعات امنیتی قابل ملاحظه‌ای در بر خواهد داشت. باز کردن فضای سیاسی در جوامعی که سابقه چند دهه حکومت‌های اقتدارگرا را دارد و خود این جوامع نیز از شکاف‌های مختلف فرهنگی، قومی و اقتصادی رنج می‌برند، بدون تردید یک رشته پیامدهای غیرقابل کنترل و غیرقابل پیش‌بینی را به دنبال خواهد آورد.

در بحث آغازین این مقاله گفته شد که راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه اساساً خاستگاهی امنیتی دارد و در ارتباط با راهبرد کلان مبارزه با تروریسم و برای رفع نگرانی‌های امنیتی آمریکا در ارتباط با منطقه مطرح شده است. بدین ترتیب نمی‌توان انتظار داشت که ایالات متحده در چارچوب اجرای راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه،

مخاطرات امنیتی عمده‌ای را به‌جان بخرد؛ چرا که همین راهبرد اساساً برای مقابله با نگرانیهای امنیتی دیگر مربوط به تندروری و تروریسم در منطقه خاورمیانه، مورد توجه سیاست‌گذاران آمریکایی قرار گرفته است. در نتیجه، در یک جمع‌بندی می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که خاستگاه مربوط به راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه به‌گونه‌ای است که عملاً حوزه مفهومی و عملی آن را بیشتر در سطوح اول و دوم آن محدود خواهد کرد؛ یعنی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه در مسیر اجرا، در چارچوب رویکرد تقدم اصلاحات اقتصادی بر اصلاحات سیاسی و ترویج غیرمستقیم دموکراسی، مورد توجه سیاست‌گذاران آمریکایی قرار خواهد گرفت و رویکرد مربوط به ترویج مستقیم دموکراسی با وجود مزایایی که برای آن ذکر شد، به سبب پیامدها و نگرانیهای امنیتی مربوط به آن کمتر مورد توجه واقع خواهد شد. همچنین موانع متعددی که در مسیر اجرای طرحهای آمریکا جهت ترویج دموکراسی در منطقه به آن اشاره شد نیز حوزه مفهومی این راهبردی را هر چه بیشتر به سطوح اول و دوم محدود خواهد کرد.

جدیدترین طرح و برنامه عملی آمریکا که قرار است در راستای راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه به اجرا درآید، تحت‌عنوان ابتکار خاورمیانه بزرگ مطرح شده است. مفاد مربوط به این ابتکار هنوز به‌طور رسمی و کامل اعلام نشده است، با این حال اظهارات جسته‌وگریخته مقامهای آمریکایی تصویری کلی درباره آن به‌دست داده است. بنابراین، می‌توان گفت که چارچوب کلی مربوط به ابتکار خاورمیانه بزرگ پیش از اعلام رسمی از هم‌اکنون روشن است و ادعای مطرح شده در این مقاله را تأیید می‌کند؛ بدین معنا که در این طرح که در واقع سند اجرایی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه به حساب می‌آید، اغلب برنامه‌ها و اقداماتی مدنظر قرار گرفته است که در سطوح مفهومی اول و دوم این راهبرد قرار دارند. تصویر کلی در ارتباط با ابتکار خاورمیانه بزرگ حاکی از آن است که این طرح به‌طور عمده‌ای بر پایه گزارش توسعه انسانی جهان عرب در سال ۲۰۰۲ تهیه شده است. این گزارش را برنامه عمران سازمان ملل (UNDP) منتشر کرده

است. در این ابتکار، سه دسته اولویت برای اصلاحات مورد توجه قرار گرفته‌اند که عبارتند از: ۱. ترویج دموکراسی و حکمرانی خوب؛ ۲. کمک به ارتقای سطح دانش در جامعه؛ ۳. توسعه دادن فرصتهای اقتصادی.^{۴۳} در راستای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی در این عرصه‌ها افزایش حقوق زنان و اعطای نقش‌های بیشتر به آنان نیز مدنظر قرار دارد. در این ابتکار، یک رشته اقدامات که اغلب شامل ارایه برنامه‌های کمک برای ترویج دموکراسی است، به‌طور مشخص مورد توجه قرار گرفته است.

اگرچه دولت بوش ابتکار خاورمیانه بزرگ را به‌عنوان راهی میان‌بر برای تحولات دموکراتیک در خاورمیانه توصیف کرده است، طرحهایی که تاکنون در چارچوب این ابتکار مورد بررسی قرار گرفته‌اند، چنین تأثیری در جوامع خاورمیانه نخواهد داشت. بسیاری از طرحهای ارایه شده در ابتکار خاورمیانه بزرگ، پیش از این نیز در چارچوب برنامه‌های ارایه کمک آمریکا به منطقه به اجرا درآمده‌اند. از جمله این طرحها می‌توان به برنامه‌های مربوط به تقویت حقوق زنان، ارایه کمکهای حقوقی، کمک به مبارزه با فساد، توسعه گروههای جامعه مدنی، افزایش سطح سواد و اصلاحات آموزشی، تجاری و مالی اشاره کرد. اروپایی‌ها از یک دهه قبل در چارچوب برنامه موسوم به روند بارسلون،^(۱) اجرای برنامه‌های شبیه به همین طرحها را به‌صورت مشارکت با برخی از کشورهای خاورمیانه مورد توجه قرار داده‌اند. پیشبرد این طرحهای اصلاحی در چارچوب روند بارسلون، تحولات تدریجی و کم‌دامنه‌ای را به‌دنبال داشته است.^{۴۴} تصویر کلی از طرح موسوم به ابتکار خاورمیانه بزرگ، آشکارا حاکی از آن است که دولت بوش مایل نیست سنت سابق در تنظیم سیاستهای آمریکا در قبال خاورمیانه را به کنار بگذارد و سیاستی قاطعانه‌تر در قبال رژیمهای دوست اما اغلب غیردموکراتیک این منطقه در پیش گیرد. با وجود تمامی سخنانی که درخصوص ایجاد پارادایمی جدید در سیاست خارجی آمریکا در منطقه مطرح شده است، سیاست‌گذاران آمریکایی با تعارضات موجود در منافع این کشور در منطقه روبه‌رو هستند و

چنین تعارضاتی عملاً آنها را از تحرک عمده در سیاستهای خود باز می‌دارد. این تعارضات از تضاد ناشی از تمایل آمریکا برای ایجاد تحول عمیق در خاورمیانه با منافع حاصل از حفظ روابط سودمند با رژیمهای غیردموکراتیک منطقه سرچشمه می‌گیرد.^{۴۵}

در نتیجه چنین شرایطی، در ابتکار خاورمیانه بزرگ یک رشته گسترده از مسایل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است، اما این مسایل کمتر به تحولی که از آن تحت‌عنوان ترویج دموکراسی در منطقه یاد می‌شود ارتباط مستقیم دارد. منطقی که در ابتکار خاورمیانه بزرگ به کار رفته این است که با پرداختن به مسایلی همچون تقویت نهادهای انتخاباتی، آموزش اعضای پارلمان، اصلاح دستگاه قضایی، تربیت روزنامه‌نگاران حرفه‌ای، کمک مالی به سازمانهای غیردولتی و برنامه‌هایی از این قبیل می‌توان نشان داد که خواست اجراکنندگان این برنامه‌ها و حامیان آنها برای اصلاحات واقعی است و در عین حال روندی از دموکراتیزه کردن امور در جریان است. تنها چیزی که در اینجا وجود ندارد، فقدان یا کمبود دانش و ظرفیت لازم در مسیر برقراری دموکراسی در جوامع خاورمیانه است که این معضل را می‌توان با ارایه برنامه‌های کمک در چارچوب طرحهایی همچون ابتکار خاورمیانه بزرگ حل کرد.^{۴۶}

تحلیلی که در این مقاله ارایه شد، چنین منطقی را تأیید نمی‌کند. در واقع، با اجرای این‌گونه برنامه‌های کمک در جوامع عرب خاورمیانه زمینه اساسی تحول دموکراتیک فراهم نخواهد شد. برای پیشبرد تحولات اساسی باید تغییرات در ساختار قدرت مدنظر واقع شود. در حالی که طرحها و برنامه‌هایی که در چارچوب این ابتکار مدنظر قرار گرفته است، توجهی به تحول در ساختار مرکزی قدرت سیاسی در این جوامع ندارد و بیشتر یک رشته اقدامات اصلاحی و تدریجی را در حاشیه هسته مرکزی قدرت مدنظر قرار می‌دهد. این در حالی است که منتقدان معتقدند که مانع اساسی در مسیر تحولات دموکراتیک در جوامع خاورمیانه، فقدان یا کمبود خلاقیت لازم برای حرکت در مسیر تحولات دموکراتیک نیست، بلکه مشکل اساسی به عدم خواست و تمایل صاحبان قدرت در این جوامع برای

پیشبرد تغییراتی بازمی‌گردد که می‌تواند امتیازات آنها را در خصوص دسترسی به قدرت سلب کند. بنابراین، تا زمانی که اجرای برنامه‌هایی اصلاحی، امتیازات و منافع خاص صاحبان قدرت را مورد چالش قرار ندهد، تحولی اساسی در زمینه تغییرات دموکراتیک در خاورمیانه به وقوع نخواهد پیوست.^{۴۷}

افشای پیش‌نویس طرح‌های مربوط به ابتکار خاورمیانه بزرگ، با استقبال گسترده در جهان عرب و در میان متحدان آمریکا در اروپا همراه نبوده است. دولتهای عرب خاورمیانه چنین تصور می‌کنند که ایالات متحده قصد دارد طرح گسترده‌ای را بدون آنکه در خصوص آن با این دولتها رایزنی و مشورت کرده باشد، در منطقه به اجرا بگذارد. در همین ارتباط مصر و عربستان سعودی در مخالفت با این رویکرد آمریکا پیشقدم شده و هرگونه تلاش برای تحمیل ارزشهای غربی بر منطقه را رد کرده‌اند. دولتهای اروپایی نیز طرح دولت بوش در این زمینه را رد نکرده‌اند، اما در خصوص عاقلانه بودن طرح واشنگتن برای اعلام پروژهدای یک طرح برای پیشبرد تغییرات دموکراتیک در خاورمیانه ابراز تردید کرده‌اند. به اعتقاد آنها، بهتر است آمریکا به جای پی‌گیری یک برنامه پروژهدا جهت کمک به ترویج دموکراسی در خاورمیانه، بدون سروصدا و به صورت تدریجی در خصوص جزئیات برنامه‌های اصلاحی با متحدان اروپایی و عرب خود رایزنی کند و به تدریج و با مشارکت دیگران آن را به اجرا بگذارد.

نتیجه‌گیری

راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه، پس از حملات یازده سپتامبر به بخشی عمده از طرح‌های آمریکا در مبارزه با تروریسم تبدیل شد. منطق این کار این بود که مبارزه با تروریسم تنها راه حل نظامی ندارد، بلکه برای برخورد ریشه‌ای با معضل تندروی و تروریسم در خاورمیانه باید زمینه‌های تحول دموکراتیک در جوامع منطقه فراهم شود. در نتیجه، راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه عملاً به صورت تابعی از راهبرد کلان مبارزه

با تروریسم مطرح شد که به گفته مقامهای آمریکایی به اولویت نخست سیاست خارجی این کشور تبدیل شده است.

در عین حال باید توجه داشت که در محافل فکری و سیاسی آمریکا اشتراک نظری در خصوص تعریف و تعیین حدود راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه وجود ندارد. در واقع برای آن می توان سه سطح مفهومی مختلف در نظر گرفت که با حرکت از سطح اول به سطح سوم، دامنه و پیامدهای مربوط به تغییرات بیشتر خواهد شد. سطوح مفهومی مختلف این راهبرد و نیز تابع بودن آن نسبت به راهبرد کلان مبارزه با تروریسم، عملاً مفهوم سیال و متغیری به این راهبرد خواهد بخشید. بدین ترتیب، می توان گفت که دایره مفهومی این راهبرد و میزان تغییرات مورد نظر در چارچوب آن، به واسطه مقتضیات مربوط به راهبرد کلان مبارزه با تروریسم و دیگر نگرانیهای امنیتی و منافع آمریکا در منطقه تعیین خواهد شد. پیش نویس مربوط به ابتکار خاورمیانه بزرگ که سند اجرایی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه محسوب می شود نیز حاکی از آن است که نگرانیها و علایق آمریکا در منطقه، تا چه اندازه بر طرحهای مربوط به ترویج دموکراسی تأثیر گذاشته است. در نتیجه، برخلاف تبلیغات مطرح شده، در این سند اجرایی تعریف محدودتری از تغییرات دموکراتیک در منطقه ارایه شده است و در خصوص تأثیر این طرحها برای ایجاد تحولات اساسی دموکراتیک تردیدهای فراوانی وجود دارد. باید در نظر داشت که اولویت اساسی آمریکا در خصوص تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای جهان تغییر پیدا نکرده است. به علاوه، از دیدگاه بسیاری از سیاست گذاران آمریکایی، رژیمهای دولتی که از ثبات معقولی برخوردار باشند، در مبارزه آمریکا با تروریسم سودمندتر واقع خواهند شد. بنابراین، مقامهای آمریکایی احتمالاً در خصوص پیشبرد تغییرات در منطقه و تعریف دامنه تغییرات، تردیدهای فراوانی دارند. این نخستین بار نیست که علایق آمریکا در ترویج و تقویت دموکراسی در دیگر نقاط جهان به واسطه نگرانیهای امنیتی و یا یک رشته منافع خاص واشنگتن محدود می شود. با این حال، علاقه مندی یکباره دولت بوش به ترویج

دموکراسی در منطقه‌ای بی‌ثبات که از اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک فوق‌العاده‌ای به‌واسطه ذخایر عظیم نفت برخوردار است، تردیدهایی را درخصوص سرنوشت نهایی طرح‌های مربوط به تغییرات دموکراتیک در منطقه برانگیخته است. واقعیت این است که برای کمک واقعی به پیشبرد تحولات دموکراتیک در خاورمیانه، باید اقدامات اصلاحی در هر سه سطح ذکر شده مدنظر قرار گیرد و محدود شدن برنامه‌های اصلاحی به حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی، تحولات اساسی و بنیادین را در ساختار قدرت رژیم‌های منطقه به‌دنبال نخواهد داشت.

همچنین باید توجه داشت که ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع خاورمیانه کاملاً شبیه به یکدیگر نیست و بنابراین در نظر گرفتن یک رشته برنامه‌های کلی برای همه جوامع منطقه احتمال نادیده گرفتن ویژگی‌های خاص هر یک از جوامع را افزایش می‌دهد. نکته قابل‌توجه دیگر، این است که بی‌توجهی به مناقشه اعراب و اسرائیل اعتبار آمریکا را در زمینه ترویج دموکراسی در منطقه بیش از پیش زیر سؤال خواهد برد و موفقیت این‌گونه طرح‌ها را در حاله‌ای از ابهام قرار خواهد داد؛ زیرا منطق سیاسی حاکم بر تحولات منطقه خاورمیانه به‌طور گریزناپذیری هرگونه تحول عمده در این منطقه را به مناقشه اعراب و اسرائیل و مسئله فلسطین مرتبط می‌کند. واقعیت این است که ترویج دموکراسی به‌تدریج به یکی از اهداف سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده و با یک رشته از اهداف این کشور در چارچوب منافع ملی پیوند خورده است. با این حال، در خلال جنگ سرد و پس از آن هدف ترویج دموکراسی به‌واسطه برخورد با دیگر منافع و اولویتهای سیاست خارجی آمریکا به‌شدت محدود یا تضعیف شده است؛ برای مثال، در دولت کلینتون حمایت‌های لفظی و عملی از پیشبرد و تقویت دموکراسی در برخی نقاط جهان به‌عمل آمد، با وجود این، در این دوره نگرانیهای امنیتی و منافع آمریکا در کشورهای همچون چین، مصر، اردن، قزاقستان، عربستان سعودی و ویتنام، اولویت حمایت از دموکراسی در این کشورها را محدود کرد. از سوی دیگر، وقایع جاری در منطقه پس از جنگ در عراق،

مشکلات و مخاطرات مربوط به بازسازی و دموکراتیزه کردن این کشور را پس از جنگ به خوبی نمایان کرده و تعارض میان یک رشته نگرانیهای امنیتی واشنگتن و اهداف مربوط به ترویج دموکراسی را بیش از پیش نشان داده است، همچنین خوشبینیهای اولیه کاخ سفید در خصوص بازسازی سریع عراق و بهره‌گیری از آثار تحولات در این کشور برای تحریک تغییرات دموکراتیک در سطح منطقه پایان یافته است. در نتیجه می‌توان گفت که سیر تحولات چند ماه اخیر، در جهت محدود کردن حوزه مفهومی و عملی راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه حرکت کرده است.



ژرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. Rachel Bronson, "Reconstructing the Middle East?" *Brown Journal of World Affairs*, Volume X, Issue 1, Summer/ Fall 2003. P. 271; Reprinted at: www.cfr.org.
2. Philip H. Gordon, "Bush's Middle East Vision," *Survival*, Vol. 45, No. 1, Spring 2003; Reprinted at: www.bruk.edu.
3. Amy Hawthorne, "Can the United States Promote Democracy in the Middle East," *Current History*, January 2003. P. 21; Reprinted at: www.ccip.org.
4. Rachel Bronson, op. cit.
5. Karin Von Hippel, "Democracy by Force: A Renewed Commitment to Nation Building," *The Washington Quarterly*, Winter 2000; at: www.washingtonquarterly.com.
6. Condoleezza Rice, "Promoting the National Interest," *Foreign Affairs*, January/ February 2000, p. 46; at: www.foreignaffairs.org.
7. Evans Gareth, "Sorry, the Boys Should darn Well Stay in Bosnia," *International Herald Tribune*, May 25, 2001.
8. Rachel Bronson, op. cit, p. 272.
9. Amy Howthorne, op. cit, p. 22.
10. Jenifer L. Windsor, "Promoting Democratization Can Combat Terrorism?" *The Washington Quarterly*, Summer 2003; at: www.washingtonquarterly.com.
11. Colin L. Powell, "A Strategy of Partnerships," *Foreign Affairs*, January February 2004, p. 1; at: www.foreignaffairs.org.
12. David T. Johnson, "American Foreign Policy and the Global Expansion of Democracy," *The Royal Institute for International Affairs*, January 22, 2004, p. 1; at: www.riia.org.
13. Thomas Carothers, "Democracy: Terrorism's Uncertain Antidote," *Current History*, December 2003, p. 403; Reprinted at: www.ccip.org.
14. Ibid., p. 403.
15. White House Briefing, "Remarks by President George W. Bush to the United Nations General Assembly," *Federal News Service*, September 12, 2002.
16. Jennifer L. Windsor, op. cit.
17. Thomas Carthers, "Promoting Democracy and Fighting Terror," *Foreign Affairs*, January/ February 2003; at: www.foreignaffairs.org.
18. Jenifer L. Windsor, op. cit.
19. Amy Hawthorne, op. cit., p. 24.
20. Jenifer L. Windsor, op. cit.
21. Amy Hawthorne, op. cit.
22. Ibid.
23. Shibley Telhami, "U. S. and Middle East: Nurturing Democracy or Breeding Resentment

- 2." Speech at the *Middle East Institute*. January 21, 2004.
24. Ibid.
25. Thomas Carothers, "Is Gradualism Possible? Choosing a Strategy for Promoting Democracy in Middle East." *Carnegie Endowment for International Peace*, Number 39, June 2003, p. 8. at: www.ceip.org.
26. Ibid., pp. 8-9.
27. Ibid., p. 9.
28. Ibid., p. 9.
29. Middle East Affairs. "Unemployment: One of the Region's Greatest Challenges," *Middle East Affairs*, November 2003.
30. Thomas Carothers. "Is Gradualism Possible? Choosing a Strategy for Promoting Democracy in Middle East," op. cit., p. 9.
31. Ibid.
32. Ibid.
33. Wittes Tamara Cofman "Arab Democracy, American Ambivalence," *The Weekly Standard*, Vol. 9, Issue 23, February 23, 2004; at: www.weekly-standard.com.
34. Thomas Carothers. "Is Gradualism Possible?...." op. cit., p. 10.
35. Ibid.
36. Ibid.
37. Amy Hawthorne. "Middle Eastern Democracy: Is Civil Society the Answer?" *Carnegie Endowment for International Peace*, Working Paper No. 35, 2003, p. 4; at: www.ceip.org.
38. Ibid., p. 5.
۳۹. برای اطلاع بیشتر در این ارتباط می‌توان به کتابی تحت عنوان ظهور شبه اقتدارگرایی رجوع کرد که به تازگی از سوی مؤسسه تحقیقاتی کارنگی منتشر شده است.
- Marina Ottaway, *Democracy Challenged: The Rise of Semi Authoritarianism*, Washington D.C.: *Carnegie Endowment for International Peace*, 2003.
40. Thomas Carothers. "Is Gradualism Possible?...." op. cit., p. 11.
41. Ibid., pp. 11-12.
42. Ibid., p. 12.
43. Robert Satloff. "The Greater Middle East Partnership: A Work Still Very Much in Progress," *The Washington Institute for Near East Policy*, No 836, February 25, 2004; at: www.washingtoninstitute.org.
44. Marina Ottaway, and Thomas Carothers. "The Greater Middle East Initiative: off to a False Start," *Carnegie Endowment for International Peace*, March 29, 2004, p. 1; at: www.cbip.org.
45. Ibid., p. 2.
46. Ibid.
47. Thomas Carothers. "Promoting Democracy and Fighting Terror," op. cit.